فصل هفتم: تأویل صحیح؛تأویل باطل

- تأویل صحیح؛تأویل باطل
- تأویل منافی؛تأویل متفاوت
- نقش نظام دین در تأویل

تأویل صحیح؛تأویل باطل

ظاهر؛مرقات ِباطن

البته باید توجه داشت که آیات و روایات به ظاهر ِمتفاهَم عرفی ناظر است و هر کس هم از این فاصله بگیرد، اشتباه کرده است و هیچ وقت نباید یک معنای باطنی ِظریف و لطیف، ما را از ظاهر منع کند. اگر یک معنای ظریف و لطیفی کردید که آن معنای ظاهری رفت پی ِکارش، بدانید که اشتباه میکنید. همیشه معنای لطیف و باطنی ای کنید که معنای ظاهری هم محفوظ باشد و آن معنای باطنی، پلهای بالاتر باشد نه این که یک معنایی کنیم که اصلاً با معنای ظاهر منافات داشته باشد و بگوییم این معنای ظاهر قرآن است و اصلاً مراد نیست و باطنش، خلاف آن معنای ظاهر باشد.

مثلاً قرآن میفرماید: **«لیس کمثله شیء[1]»** و آن وقت بیاییم طوری معنا کنیم که بگوییم که نه، خداوند یک شبیهی دارد و واقعش آن است و این ظاهر ِقرآن منظور نیست! چطور میشود یک باطنی برای **«لیس کمثله شیء»** بگوییم که لازمهاش این باشد که با ظاهرش اصلاً مخالفت پیش بیاید؟

این خیلی مهم است و ظواهر را باید اول بفهمیم بعد ظاهر را مرقات[2] باطن قرار دهیم، نه این که سراغ یک باطنی برویم که بگوید دست از ظاهر بردار.

والله لیس حیث یذهب الناس

> **شي، تفسير العياشي عن داود بن فرقد قال: قلت لأبي عبد الله ع قول الله« قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء»[3] فقد آتى الله بني أمية الملك فقال ليس حيث يذهب الناس إليه إن الله آتانا الملك و أخذه بنو أمية بمنزلة الرجل يكون له الثوب و يأخذه الآخر فليس هو للذي أخذه[4]**

حضرت فرمودند: **«والله لیس حیث یذهب الناس»**. یعنی و الله آن چیزی که مردم از این آیه می فهمند، مقصود نیست.ولی نمی فرمایند آن چیزی که می فهمند، از اعتقادات دینی نیست. بلکه می گویند این ظاهر پله است برای آن ها. از این ها یک چیزی در ذهن آن ها می آید که وقتی آن باطن را می فهمید، باطن ِاین ظاهر را می فهمید.

---

[1] سوره الشوری،آیه ۱۱

[2] و المرقاة بالفتح: الدرجة، و من كسرها شبهها بالآلة التي يعمل بها، و من فتح قال: هذا موضع يفعل فيه، فجعله بفتح الميم مخالفا.(الصحاح ؛ ج6 ؛ ص2361)قاة- ج مارق [رقي]: نردبان، پله.(فرهنگ ابجدي ؛ متن ؛ ص۸۰۹)

[3] آل عمران: ۲۶.

[4] بحارالأنوار، ج23،ص ۲۸۸-۲۸۹

تأویل منافی؛تأویل متفاوت

آن تفسیر خاص برای [1]؟ «قتل الانسان ما اکفره» که در روایت اشاره شد آیا از همین سنخ نیست

چنین مواردی، تأویلی است که نه یعنی از ظاهری که میفهمی دست بردار، بلکه یک ظهور بدوی بود که قُتِلَ به معنای «کشته شد» بود. وقتی روایت میگوید که: «امیرالمؤمنین شهید شدند؛ ما اکفره؟» از کدام محکمات دینی دست برداشتید؟ از کدام ظواهر و مسلّمات دینی دست برداشتید؟ از **«قُتِل الانسان»** به معنای این که انسانی که کافر است و چقدر هم کافر است،مرده باد، آیا دست برداشتیم؟ دست برنداشتیم. منافات هم ندارد.

این که امیرالمؤمنین شهید بشوند با این که کافر، آدم خیلی بدی است و مرده باد، با هم **منافات** ندارد و ولی ۱۸۰درجه با هم **تفاوت** دارند. ما وقتی سراغ معنای شهادت حضرت رفتیم، از هیچ ظاهری از ظواهر قرآن دست برنداشتیم. البته تأویل است به معنای خلاف ظاهر عرفی.

الآن ظاهر قُتِل الإنسان، نفرین است. اگر قُتِل را به معنای استُشهِدَ بگیریم، با این ظاهر-یعنی این ظاهر عرفی که عرف الآن از این آیه می فهمد- مخالف است. وقتی از قُتِل به استشهد میرویم، خلاف ظاهر مشی کرده ایم ولی نه این که به یک امری خلاف ظاهر قرآن رسیده ایم مثلاً رسیده باشیم به این که انسان کافر آدم خوبی است.

---

[1] سوال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

نقش نظام دین در تأویل

مقصود ما این است که سراغ یک باطنی نرویم که بعد درمورد همان ظاهری که متدیّنین همه میدانند بگوییم که نه، این ها خیال میکنند که این طور است، این چیزهایی که مردم مسلمان معتقدند دور بیاندازید و مطلب، آن چیزی است که من میگویم! اگر سراغ یک چنین باطنی رفتیم، بدانیم که اشتباه میکنیم.

اگر رفتیم سراغ باطنی که میبینیم داریم از محکمات دین و از ضروریات مذهب دست برمیداریم راه را اشتباه رفتهایم. اما اگر رفتیم سراغ باطنی که با ظاهر عرفی آیه جور نیست اما خودش مطلب درستی است که با التزام به آن از هیچ چیز دست برنداشتهایم، مشکلی ندارد.

در یک نظام فکری که جمع میکنیم، این ظاهر آیه هم جزئی از آن نظام است و آن چیزی را که ما تأویل این ظاهر قرار میدهیم، باید با ظاهر این آیه در آن نظام مخالفت نداشته باشد و اگر یک باطنی پیدا کردیم که میگوید آن ظاهر را از آن نظام حذف کن، بدانیم که داریم اشتباه میکنیم.

بله، یک وقتی مجسّمه میشویم: چون همین حرفها را مجسّمه هم میزنند و میگویند چون خدا صورت دارد و چشم دارد هر آیههای که بخواهد چشم را از ما بگیرد قبول ندارید. منظور ما معلوم است که این نیست. منظور ما این است که یک نظام فکری صحیح که از مسلّمات دین است و اولیاء دین آن را قرار دادهاند، بیاییم یک باطنی را در بیاوریم که میخواهد یک ظاهر صحیح قرآن (نه مثل آن چیزی که مجسمه و ... میگویند که خدا پا دارد و دست دارد و ...) که ظاهر عقلانی ِدینی است و همهی متدیّنین ِصحیح الایمان، آن را قبول دارند، از آن نظام ایمانی حذف کند، چنین باطنی درست نیست و آن باطن را نباید سراغش رفت. همین نظام فکری است که خودش گاهی باعث رفتن سراغ تأویل ظاهر آیه میشود.

شبهه پیش فرض های تفسیری

[1]

ما باید موردی بررسی کنیم و الان این بحث شما کلی است. وقتی موردی بحث شد و معلوم شد که چه چیزی می خواهند بگویند، اگر با آن ظاهری که زده عرف است مخالفت پیدا کرد ببینیم به آن ظاهر، صدمه می زند یا نه.

۱.لزوم ارائه نظام واحد شرعی از سوی مخالفین[2]

اگر مثلاً از یک آیه ای یک تأویلی کنیم و بگوییم اصلاً آخرتی و بهشت و جهنمی وجود ندارد و مثلاً بهشت و جهنم همینجاست، اینجا می دانیم که داریم اشتباه می کنیم و داریم کلاه سر خودمان می گذاریم. به خاطر این که یک نظام، مثل جدول ضرب است و این طور است که اگر جای یک خانه ی جدول ضرب را عوض کنیم، کلّش به هم می ریزد.

اگر آن ها یک نظام و یک جدول دیگری ارائه بدهند به نحوی که همه اش با هم جور دربیاید حرفی نیست. نکته اینجاست که ما یک جدول ارائه می دهیم پس آن ها هم جدول ارائه بدهند ببینیم که

آیا یک جدولی ارائه داده اند که با همه این ها جور باشد و همه آن را تا آخر، سر برسانند؟

اگر هم این طور شود، تازه به نقطه ای رسیده ایم که دو جدول ِساز گار داریم. اما حرف، سر این است که ارائه بدهند و نه این که فقط سر ِیک اغراض مقطعی، یک چند تایی از خانه های جدول را دست کاری می کنند و بگویند: ببینید! نه، باید نظام ارائه بدهند، آن وقت می نشینیم و دقیق، روی کلمه به کلمه اش بحث می کنیم.

وحدت نظام شرع؛تعدد محورها

آن چیزی که الان می خواهیم بگوییم این است که یک نظام، یک نظام بیشتر نیست ولو مراتب دارد و محورها دارد، اما **یک** نظام است. ده ها محور مثل محور x و y و z دارد و هر محوری هم حکم خاص خودش را دارد و نمی شود محورها را قاطی کنیم اما این طور نیست که وقتی وارد یک بُعد شدیم، بگوییم که مثلاً ًدیگر این نظام محور xاش را باید بردارید؛ خیال می کنیم xی داریم. نه؛ وقتی در فضای zها رفتیم، x به جای خودش باقی است و بعداً ًمی توانیم از z یک خطّی به تناسب همه آن ها بکشیم و به نقطه ای هم در آن برگردیم و این نافیآن ها نیست و حیث و بُعد دیگری است.

اگر نافی شد، بدانیم که داریم اشتباه می کنیم. اگر طوری برای ما تأویل شد که بگوییم وقتی مُرد، دیگر هیچ و آخرت و ... یعنی همین دنیا، با نظام جور در نمی آید. اگر هم بخواهد آن را جور کند مجبور است یک کارهایی کند که خودش هم باید خنده اش بگیرد.

علی ای حال نظام مند بودن یک فکر پایه، این است که ممکن نیست ما بتوانیم از یک ظاهر، باطنی پیدا کنیم که نافی آن ظاهر باشد و الاّ خالف این نظام است و ای نظام مشتمل بر تناقض است و آن کسی که معتقد به یک نظام حق است این را باید خودش مواظبت کند که اگر به یک تأویلی دست پیدا کرد که از آن ظاهر-یعنی محتوای منطقی آن ظاهر و نه ظاهر عبارت- و از چیزی که یکی از عناصر منطقی این نظام است باید دست بردارد، بداند که دارد اشتباه می کند.

بله، اگر یک ظاهری است مثل دست داشتن خدا و ... اصلش را ما حرف داریم. این چیزی هم که شما می گویید، آن ها معموالً ًاز چنین ظواهری شروع می کنند و می گویند که یک ظاهری پیش شما ظاهر است که مثل ظهور ِوجه برای آن هاست و به همین خاطر شما باید این ظاهر را کنار بگذارید و آنچه ما می گوییم بگیرید. ما می گوییم حرفی نداریم و این ظاهری هم که می گوییم کنار می گذاریم و از صفر شروع می کنیم، ولی علی ای حال باید یک چیزی داشته باشیم و یک نظام منطقی داشته باشیم. مثل آزمون و خطا.

۲.استحکام محکمات شرع

بالاتر از این آن چیزی که مهم است این است که خود فطرت بشر، اگر آدم نخواهد کاله سرخودش بگذارد، می بیند وقتی یک کسی داعی به یک مکتب و فکری بوده اگر هزار هم کلماتش را در لفّافه و باطن و تأویل بگوید، آن محکماتی را که برای تابعین خودش می گذارد و میخش را کوبیده، همان اساس نظام فکری اوست و در این ها نمی شود دست کاری کرد.

اگر بگوییم او دعوت کرده و ما خیالمان می رسد که این ها اساس فکر اوست، داریم سر خودمان کاله می گذاریم. وقتی چه موافق و چه مخالف ِفکر او، این ها را میخ فکر او می داند، آن وقت بگوییم من، خیالتان می رسد و کالمش را بد فهمیده اند؟! چون کسی که داعی به یک فکر است، این طور نیست که میخ های اصلی آن فکر را مذبذب بگذارد.

محکمات؛ظهورات

لذا اعتقاد ما این است که محکمات ِاعتقادات دینی، از ظهورات قرآن به دست نمی آید. محکمات اعتقادات، چیزی نیست که ما برویم سراغ ظاهر کتاب و ظواهر حرف ها. بلکه ما همه ظواهر را وسیله قرار می دهیم برای محکم شدن محکمات دینی، نه برای دست بردشتن از محکمات. چون محکمات، یک کاری است که خود شارع انجام داده برای این که بگوید اگر این ها را که من میخش را کوبیده ام با زور لفظ و ظاهر از آن فاصله گرفتی کلاه سر خودت گذاشته ای.

معاد جسمانی

مثل معاد جسمانی: چقدر تلاش کردند و در کتاب های معقول هم هست.عده ای گفتند خیالتان می رسد و معاد جسمانی ندارید؛ شارع هم نگفته و حرف ها آمد تا بعد نوبت می رسد به آخوند ملاصدرا ابتدا که بحث ها در اسفار راجع به معاد جسمانی می شود می گوید اگر بخواهیم بگوییم معاد جسمانی نیست و چیزهای دیگری است داریم کلاه سر خودمان می گذاریم[3]. یعنی اصل این ها را شارع کاری می کند که میخش را بکوبد و می گوید این مرام من است و این مرام به لفظ، بند نیست و آن را به یک «کان» و «یکون» و ... بند نکرده ام.

مثل بعضی واضحات شریعت که حاج آقای بهجت همیشه می فرمودند که اگر شارع یک کاری را بخواهد انجام دهد برایش طبل می زند[4]. شارع برای محکمات کار خودش، طبل زده است. لذا در طول تاریخ هر کس آمد این ها را با زور تأویل کند، کار به جایی نبرد چون شارع برایش طبل زده است و مردم که کلاه سر خودشان نمی گذارند و وقتی حرف ها را می بینند و مراجعه می کنند به مجموع لسان و نظام می گویند نه.

مرحوم آقای آملی حاشیه بر شرح منظومه نوشته اند. وقتی به بحث معاد می رسند -ایشان که مدرس منظومه و اسفار و اول عالم تهران بودند- می گویند خدای شاهد باش. امروز روز مثلاً یکشنبه ساعت ده صبح که من دارم این را می نویسم این هایی که از مرام انبیاء است، در این نیست و من اعتقادم همان اعتقاد انبیاء است[5].

ببینید، بعد از این همه زحمت و کار حس می کند که این مطالب را برایش طبل زده اند و انبیاء ما را همین طوری ول نکرده اند که یک الفاظی باشد و شروع کنیم به بازی کردن با الفاظ. کسی که نخواهد کلاه سر خودش بگذارد حتی اگر بزرگترین افراد هم این تأویلات را ردیف کرده باشد، اگر چه اول کار مجذوبش شده باشد ولی بعد از چند روز که عادی شد و چند بار به گوشش خورد و عادی شد وقتی برمی گردد، آخر کار می بیند بینی و بین الله آنچه که آن ها گفته اند آن نیست.

□□ □□□□□□□□ □□□□□ □□□□ □□□□□ □□□□ □□□□□ □□□□□ □□□□ [6]

بله مخالف محکمات و نظام فکری که خود شارع برای آن طبل زده و خطوط اصلی این اعتقادات را ترسیم کرده، مثل معاد جسمانی.هر تأویلی که ببینیم باید از این ها فاصله بگیریم، در مورد آن باید صبر کنیم. اما اگر چیزی خلاف ظاهر فعلی این آیه است اما مفادش فی حد نفسه درست است و مخالف ظواهر شریعت و مسلّمات دین نیست، منظور ماست.

---

[1] سوال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس

[2] در مقاله ارتکاز متشرعه نیز به بحث نظام شرع و تبیین آن اشاره شده است.

[3] و الحق كما ستعلم أن المعاد في المعاد هو هذا الشخص بعينه نفسا و بدنا فالنفس هذه النفس بعينها - و البدن هذا البدن بعينه بحيث لو رأيته لقلت رأيته بعينه فلان الذي كان في الدنيا - و إن وقعت التحولات و التقلبات إلى حيث يقال هذا ذهب و هذا حديد و ربما ينتهي في كالهما إلى حيث يتحدان و يصيران عقلا محضا واحدا و من أنكر ذلك فهو منكر للشريعة ناقص في الحكمة و لزمه إنكار كثير من النصوص القرآنية(الحکمه المتعالیه،ج ۹،ص۱۶۶)

[4] همچنین راجع به نماز جمعه است: «مِثْلُكَ يهْلِكَ وَ لَمْ يصَلِّ فَرِيضَةً فَرَضَهَا اللهُ؟ مثل تو از دنیا میرود و نماز واجبی را که خداوند واجب نموده به جا نمیآورد».

این روایت عجیبی است که راوی سؤال میکند: «كيفَ أَصْنَعُ؟؛ چگونه به جا آورم؟» حضرت پاسخ میدهند: «صَلِّهَا جَمَاعَةً؛ آن را به جماعت به جا آور»؛ یعنی مبادا عمرت بگذرد، ولو یک دفعه در تمام مدت عمر آن را به جا نیاورده باشی بااینهمه، نقل نشده که اصحاب ائمه علیهمالسلام آن را اقامه نموده باشند؛ زیرا **اگر اقامه میشد طبلش زده میشد**. اما اینکه نقل کردهاند که شیخ مفید رحمهالله در مسجد براثا (در بغداد) نماز جمعه اقامه میکرده، در صورت صحت نقل، معلوم نیست که همیشگی بوده باشد.(درمحضر بحث،ج ۳،ص ۱۸۹-۱۹۰)

علت تأکید حضرت زهرا علیهاالسلام در این وصیت مهم خود به علی علیهالسلام که: «**إِدْفِنِّي لَيْلاً**؛ مرا شبانه دفن کن» و اینکه راضی نیستم کسانی که به من ظلم کردهاند در تشییع جنازهام حاضر شوند، و اگر توانایی عمل به آن را ندارى، به زبیر وصیت کنم، زیرا او هم با من خویشاوند است و هم توانایی آن را دارد؛ تمام اینها برای اعلام جدایی و ناراضایتی از دستگاه حاکمه و **طبل مخالفتی بود که صدای آن تا روز قیامت برای مسلمان و کافر ثابت و باقی است**، و بیانگر آن است که چه ظلمهایی بر آن حضرت روا داشتند و دومی در خانهی او را آتش زد، با اینکه به او گفتند: «إِنَّ فيهَا فَاطِمَةَ؛ فاطمه علیهاالسلام در خانه است. و او گفت: «وَ إِنْ؛ هر چند فاطمه علیهاالسلام در خانه باشد، آتش بزنید.(در محضر بحث،ج۱،ص۱۳۱۳-۱۳۲)

[5] (اقول) هذا غاية ما يمكن ان يقال في هذه الطريقة و لكن الانصاف انه عين انحصار المعاد بالروحاني لكن بعبارة اخفى فانه بعد فرض كون شيئية الشيء بصورته و ان صورة ذات النفس هو نفسه و ان المادة الدنيوية لمكان عدم مدخليتها في قوام الشيء لا يحشر و ان المحشور هو النفس غاية الامر اما مع انشائها لبدن مثالي قائم بها قياما صدورياً مجردا عن المادة و لوازمها الا المقدار كما في نفوس المتوسطين من اصحاب الشمال او اصحاب اليمين و اما بدون ذلك ايضا كما في المقربين (و لعمري) ان هذا غير مطابق مع ما نطق عليه الشرع المقدس على صاحبه السلام و التحية و انا اشهد اللّه و ملائكته و انبيائه و رسله اني اعتقد في هذه الساعة و هي ساعة الثلاث من يوم الاحد الرابع عشر من شهر شعبان المعظم سنة ١٣٦٨ في امر المعاد الجسماني بما نطق به القرآن الكريم و اعتقد به محمّد صلى اللّه عليه و آله و الائمة المعصومون صلوات اللّه عليهم اجمعين و عليه اطبقت الامة الاسلامية و ال انكر من قدرة اللّه شيئا(درر الفوائد،ص ۴۶۰)

[6] سوال یکی از دوستان حاضر در جلسه درس